فهرست

[اشاره 1](#_Toc28610304)

[مناقشه اول در وجه جمع: 1](#_Toc28610305)

[وجه اول توثیق حسین ابن علوان 2](#_Toc28610306)

[وجه دوم توثیق حسین ابن علوان 2](#_Toc28610307)

[مناقشه دوم در وجه جمع: 6](#_Toc28610308)

[مناقشه سوم در وجه جمع: 7](#_Toc28610309)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / ادله روایی تجری

# اشاره

بحث در جمع روایاتی بود که در باب نیات معصیت و نیات سوء وارد شده بود. به وجه دوم در جمع بین طائفتین رسیدیدم. از یک‌سو روایات می‌گوید نیت المعصیه محرمه و از سوی دیگر روایاتی که می‌گوید نیت المعصیه لا عقاب علیها و جایز است. گفته شد با میان آمدن پای حدیث دیگری انقلاب نسبت اینجا رخ می‌دهد و آن حدیث ابی الجوزاء عن حسین ابن علوان عن عمرو ابن خالد بود. قصه انقلاب نسبت را توضیح دادیم و گفتیم اینجا نوعی انقلاب نسبت است مثل اکرم العالم لاتکرم العالم و اکرم العالم العادل. تقیید دلیل سوم نسبت به دلیل دوم موجب می‌شود نسبت دلیل دوم با اول از تباین خارج شود و به شکل مقید و مطلق دربیاید. این تغییر نسبت موجب می‌شد بگوییم در جایی که نیت کرده و تا آخر بر نیت باقی بوده عقاب می‌شود اما در جایی که از نیت برگشت عقاب نیست.

مباحث و مطالبی که راجع به جمع دوم با این استدلال به خبر ابی الجوزاء هست چند مناقشه است:

# مناقشه اول در وجه جمع:

مناقشه اول: در سند روایت ابی الجوزاء بود. اشاره کردیم و تکمیل می‌کنید. در این سند همه توثیق داشتند جز یک راوی که محل کلام و بحث بود و آن حسین ابن علوان بود. حسین ابن علوان که در تعدادی از روایات آمده مانند برادرش حسن محل تردید است و اختلاف‌نظر در توثیقش است. برخی رجالیون هر دو را توثیق می‌کنند برخی هم توثیق این دو را قائل نیستند برخی حسن را فقط توثیق می‌کنند. لذا راجع به حسین دو نظریه است یکی توثیق و یکی تضعیف.

وجه توثیق حسین ابن علوان چیست؟ نظریه‌ای که حسین ابن علوان را توثیق می‌کند چه دلیلی دارد؟ ادله‌ای که می‌شود ذکر کرد به‌این‌ترتیب است:

## وجه اول توثیق حسین ابن علوان

توثیق او حسین ابن علوان: کلام نجاشی: حسین ابن علوان مولاهم کوفی ... و اخوه حسن ابن علوان ثقه. گفته‌اند ثقه برمی‌گردد به حسین ابن علوان و توثیق نجاشی.

این وجه اول مبتنی است بر یک احتمال در ثقه در اینجا ولی در مقابل آن احتمال دیگری وجود دارد که ثقه به حسن برگردد بنابراین کلام نجاشی را باید تعیین تکلیف کرد. چون نجاشی ثقه آورده بعد اخوه الحسن و این سؤال وجود دارد که ثقه خبر است که به حسن که اقرب است برمی‌گردد یا به حسین که محور سخن است برمی‌گردد. مرحوم خویی احتمال بازگشت ثقه به محور را ترجیح داده‌اند. علیرغم اینکه ترجیح با حسن است ولی محور حسین است و او موضوع و مبتداست. لذا می‌گوید حسین ابن علوان ثقه وسطش جمله معترضه آمده و اخوه حسن ابن علوان.

در نقطه مقابل در تفسیر کلام نجاشی این بود که ثقه به حسن برمی‌گردد که اقرب به اوست. این دو تفسیر را ما در ثقه در کلام نجاشی می‌بینیم. هر دو تفسیر هم شواهدی دارند. مرحوم خویی نمونه‌ای از نجاشی نقل می‌کند که شبیه همین جمله است و ثقه در آنجا یقین داریم به محور برمی‌گردد. در نقطه مقابل هم کسانی افراد بیشتری را شاهد آورده‌اند که ثقه اگر برمی‌گردد به محور آن را قبل از اخوه که جمله معترضه است می‌آورد. حدود ده مورد آورده‌اند. لذا اینجا ثقه به جمله معترضه که اخوه باشد برمی‌گردد.

ما هم به گمانمان می‌آید هر دو شواهدی دارند حتی در موردنظر مرحوم خویی علاوه بر آن شاهد کمی از کلمات بعد نجاشی را بخوانید احتمال آقای خویی تقویت می‌شود؛ اما بین این دو نظریه ما تهافتی است که نمی‌شود به‌راحتی یکی را انتخاب کرد. به همین خاطر در حسین از باب تفسیر کلام نجاشی ما قائل به‌نوعی توقفیم و نتیجه این است که احراز نمی‌شود کرد لذا با این نظریه فرق دارد. ما توقف قائل می‌شویم یعنی توثیق نه حسین نه حسن استفاده نمی‌شود. تکافؤ ادله موجب تساقط و اجمال می‌شود.

## وجه دوم توثیق حسین ابن علوان

دلیل دوم توثیق حسین ابن علوان: کلام علامه حلی در رجالشان کتاب خلاصه است که از ابن عقده جمله‌ای راجع به حسین ابن علوان نقل کرده‌اند. کان الحسن اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا. این جمله گفته شده همزمان دو برادر را توثیق می‌کند.

سؤال:

جواب: اوثق را اینجا می‌گوید شهرت روایی را یادم نیست.

سؤال:

جواب: نه این طور نیست. برخی گفته است اخوه کذا گاهی برادرش شناخته‌شده‌تر است گاهی کمتر شناخته‌شده است. خیلی دلیل نیست. ضمن اینکه نجاشی هم که حسین را آورده و حسن را نیاورده چون حسین کتاب دارد و نجاشی صاحبان کتب را ذکر می‌کند و رواتی که صاحب کتب نباشند در کلام نجاشی نیست. ممکن است حسن مهم‌تر و اوثق بوده ولی او را نیاورده چون کتابی نداشته و ممکن هم هست این طور نباشد. اطمینانی به هیچ طرف نمی‌شود داشت.

کلام علامه حلی دلیل دوم است بر اینکه حسین ثقه است؛ زیرا می‌گوید کان الحسن اوثق یعنی اولی که برادرش حسین است هم موثق است. افعل تفضیل در جایی است که در هردو مبدأ مشترک موجود است ولی در یکی بیشتر است. وقتی می‌گوید او اعلم است یعنی دیگری عالم است ولی او علمش بیشتر است. اخوه اوثق هم همین‌طور است.

این استدلال دوم از دو جهت محل مناقشه قرار گرفته است:

جهت اول: جهت نقل مرحوم علامه از ابن عقده. توضیح اینکه ابن عقده که ظاهراً احمد ابن محمد سعید زیدی است ابن عقده کنیه این شخص است. زیدی و جارودی است و در سنه 332 یا 333 از دنیا رفته. مرحوم علامه حلی در قرن 8 است و فاصله سه قرن میان اینهاست. علامه طبعاً مستقیم نقل نمی‌کند بلکه از کتاب رجال ابن عقده نقل می‌کند. ابن عقده صاحب کتابی رجالی بوده که فقط اصحاب امام صادق را آورده است و مرحوم علامه از او نقل می‌کند.

قبل از تکمیل این نکته اشاره می‌کنید ابن عقده از رجال بزرگ و شهید و از نوادر در حفظ احادیث و اسناد بوده است. گاهی نقل شده تا سیصد هزار حدیث را با اسنادشان حفظ بوده است. قصه‌هایی هم در تاریخ در هماوردی او با روات و محدثین داشته است کتب زیادی هم داشته. از نظر مذهب هم زیدی و جارودی بوده. جارودی به کسانی میگویند که معتقدند به اینکه پیامبر خدا امامت امیرالمؤمنین را تبلیغ کرده بوده اما نه با اشاره به شخص بلکه با مواصفاتی و ویژگی‌هایی که هر کس دقت می‌کرد می‌فهمید امیرالمؤمنین است. اینکه زیدی و جارودی قابل جمع است یا نه و مذهب او چه بوده در قاموس الرجال هم آمده. بعضی گفته‌اند زیدی بوده بعضی گفته‌اند عامی است و بعضی احتمال داده‌اند که حتی امامی باشد. درهرصورت انسان بزرگ و نام‌آوری بوده و حفظ بالا و کتب متعددی داشته ازجمله کتاب رجالی داشته است. این کتاب از مستندات مرحوم شیخ در فهرست و رجالشان بوده و دیگران هم از آن استفاده کرده‌اند ولی آن کتاب الان در دسترس ما نیست. ظاهرش این است که در دست مرحوم علامه بوده است.

مناقشه‌ای که اینجا وجود دارد این است که جایی که علامه از ابن عقده نقل می‌کند یا نقل با وسائط به شکل شفاهی است که بعید است و اگر این باشد نقلش مرسله می‌شود چون نمی‌دانیم با چه وسائطی از او نقل می‌کند. احتمال دوم اینکه از کتاب رجال ابن عقده نقل می‌کند. اگر از کتاب رجالش هم نقل کند باز نقل آن کتاب یا از کتب مشهوری باشد که شیاع بین افراد داشته یا اینکه سند داشته باشد به آن کتاب. اشکال شده هیچ‌کدام از اینها احراز شده نیست. بعید نیست شیاع داشته باشد اما اطمینان حاصل نمی‌شود.

سؤال:

جواب: یعنی درواقع خود او اطمینان به دلیلی پیدا کرده. خبر عن حسٍ است حال یا شفاهی که ما اعتماد نمی‌توانیم بکنیم یا اینکه از کتابش نقل می‌کند که یا شیاع داشته که سند نمی‌خواهد یا بگویید سندی داشته ولی دست ما نیست. وقتی علامه می‌گوید ان الحسن اوثق من اخیه عند اصحابنا از کجا از ابن عقده‌ای که سه قرن فاصله دارد نقل می‌کند؟ سه احتمال دارد:

1. یا از غیر کتابش نقل می‌کند. در این صورت مرسله است و نمی‌دانیم از چه کسی نقل می‌کند.
2. یا از کتابش با سلسله سندی که به ابن عقده می‌رساند نقل می‌کند. باز آن سند دست ما نیست.
3. یا از کتابش و کتابش شیاع داشته است. این احتمال دارد اما اطمینانی نیست. شاهدش این است که این کتاب الان هم در دسترس نیست. اگر کتاب بسیار نام‌آوری بود از بین نمی‌رفت.

هر سه احتمالی که مطرح است محل اشکال است.

سؤال: این اشکال به همه توثیقات رجالی وارد است.

جواب: بله پارسال چند روز بحث کردیم. چند قول اینجاست و ما هم تفصیلی پذیرفته‌ایم بعضی چیزهایی که نجاشی می‌گوید حالت شیاع بوده بعضی شیاع نمی‌شود ادعا کرد. اینجا بحث نمی‌کنیم.

این از لحاظ نقل مرحوم علامه از ابن عقده است. ابن عقده را ممکن است بگوییم که او از کجا می‌گوید او هم مثل نجاشی است البته جلوتر از نجاشی و شیخ است لذا معتبرتر است. آن اشکالی که در مورد نجاشی میگوییم که شما هم گفتید در مورد ابن عقده کمتر است. زمان اصحاب بوده و شیاع بیشتری بوده. لذا تمسک به کلام علامه و اینکه آقای زنجانی به کلام ایشان تمسک کرده‌اند بنیان قوی‌ای نیست.

مناقشه دوم: این مناقشه زیاد قوی نیست. گفته‌اند افعل تفضیل همیشه برای آنجا نمی‌آید که دوتا آن وصف را دارند و یکی بیشتر دارد گاهی این اوثق از اوست یعنی این موثق است بر خلاف دیگری. شبیه آنجا که می‌گفتیم افعل تفضیل گاهی به معنای اولویت است گاهی به معنای تعیین. اینجا هم اوثق به معنای تعیین و موثق بودن است.

سؤال: در این صورت معنای کلام علامه چه می‌شود؟ کان اوثق من اخیه.

جواب: اگر معنای اولویت باشد وقتی می‌گوید این اوثق است یعنی او هم ثقه است ولی این توثیقش بیشتر است اگر تعیین مراد باشد این معنایش این است که این موثق است و آن دیگری معلوم نیست موثق باشد یا نه. در قرآن هم داریم اولوالارحام بعضهم اولی ببعض نه اینکه یکی بیشتر دارد یکی کمتر دارد. بلکه یعنی یکی دارد یکی نه. این هم مناقشه دوم است. مناقشه اول این بود که سند به ابن عقده تمام نیست مناقشه دوم در دلالت بود.

مناقشه دوم وارد نیست؛ زیرا معنای حقیقی افعل تفضیل همان افضلیت است که می‌گوید در دیگری هم هست ولی در اولی بیشتر است و حمل بر معنای دوم که تعیین باشد قرینه می‌خواهد. لذا اگر مشکل سندی را حل کنیم واقعاً این جمله می‌گوید هر دو جمله ثقه‌اند؛ و با توجه به اینکه آن اشکال وارد است ما حسین ابن علوان را نمی‌توانیم توثیق کنیم. حسن را هم نمی‌توانیم توثیق کنیم.

دلیل اول کلام نجاشی بود که گفتیم اجمال دارد دلیل دوم به لحاظ سندی کلام علامه اشکال شد.

سؤال:

جواب: بله این دو هم را تأیید می‌کنند ولی مؤید مال جایی است که پنج یا شش یا هفت قرینه جمع شود ولو تک‌تک تمام نیست ولی جمعش مورد اعتماد است. اینجا با دوتا اطمینان پیدا نمی‌شود. ما در مورد مسعده حدود ده قرینه جمع کردیم گفتیم توثیق دارد اما به صرف دوتا نمی‌شود.

پس نظر دومی که مرحوم خویی آورد و با این روایت جمع بین دو روایت کرد با انقلاب نسبت ما اشکالات به این نظر را میگوییم. اولین مناقشه این بود که سند روایت ضعیف است و انقلاب نسبت را نمی‌تواند ایجاد کند. این مناقشه اول.

سؤال:

جواب: ابی الجوزاء اگر فقط از حسین ابن علوان داشته باشد من نمی‌دانم ولی دلیل نمی‌شود.

# مناقشه دوم در وجه جمع:

مناقشه دوم: «لِأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلًا»[[1]](#footnote-1) چه کسی گفته از آن تقید به خصوص آنجایی که از اول پای قصدش بوده استفاده می‌شود؟ تفسیر شما از این اراد این است که اراد قتلا یعنی اراده‌ای که تا آخر پایش ایستاده بود. این تفسیر محل مناقشه است زیرا اراد قتلا موردش همین است اراد قتلا موردش همین شخصی است که روی اراده‌اش استوار بود و برنگشت و میانه راه کشته شد موردش این است ولی مورد که مخصص و مقید نیست. اراد قتلا یعنی همین که تصمیم به کشتن داشت. این قیدی که شما روی آن می‌گذارید مورد هست اما قید مورد همیشه در مدلول هم نمی‌آید. شأن نزول میگوییم مخصص و مقید نیست. صرف مورد و شأن نزول مفهوم را مقید نمی‌کند. لذا لانه اراد قتلا منطوقش یعنی اراد قتلا چه اراده کرد و نتوانست و چه اراده کرد و پشیمان شد. مورد جایی است که طرف می‌خواست و کشته شد ولی صرف مورد دلیلی نیست. همان‌جا هم که کشته شد شاید اگر می‌ماند برمی‌گشت. از این جهت اراد قتلا دو احتمال دارد و شما احتمال اول را برگزیدید. اراد قتلا یعنی اینکه او روی اراده خود ایستاده بود و بازگشتی نداشت. عامل قهری او را بازداشت و مانع شد اما احتمال دوم این است که اراد قتلا یعنی مفهوم مطلقش. چرا میگوییم مقتول هم در نار است چون اراد قتلا. این روایت مطلق است مثل روایاتی که می‌گفت نیت المعصیه محرمه. مثل اینکه می‌گوید نیت الفاجر اشد من عمله. نیت المنافق اشد من عمله.

سؤال:

جواب: یعنی این هم جزء گروه دوم می‌شود. اگر هشت روایت داشتیم این روایت نهم می‌شود. اراده معصیت گناه دارد. اینکه می‌گوید فی النار هم هست چون فرصت توبه نداشت. لذا فی النار است.

این مناقشه دوم است که بعید هم نیست لااقل تردیدی بین این دو احتمال وجود دارد و اینکه متیقنا بگوییم احتمال اول درست است و گروه سوم می‌شود و انقلاب نسبت رخ می‌دهد این امر ثابت شده‌ای نیست. اگر معنای اول را کسی انتخاب کند طایفه سوم درست می‌شد اما طایفه سوم نیست بلکه همان طایفه محرمه است.

# مناقشه سوم در وجه جمع:

مناقشه سوم: اراد قتلا ممکن است بگوییم اشاره به همان مقاتله است. اراده به معنای فعل جوانحی مقصود نیست **﴿يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ﴾**[[2]](#footnote-2) اراده به معنای اقدام است. محبت هم گاهی به معنای اقدام است. **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدُون﴾**‏[[3]](#footnote-3) اینجا هم همین‌طور. اینجا اراده و محبت عملی مراد است. اراد قتلا هم یعنی عملاً وارد مقاتله شد. مقاتله خودش کار حرامی است. اگر دو گروه از مسلمانان اقتتلا این کار حرامی است. اراد قتلا هم یعنی وارد مقاتله شد. این هم احتمال دیگری در روایت است. اگر این احتمال باشد روایت از بحث نیت خارج می‌شود. می‌گوید قاتل در آتش است چون کشته، مقتول هم در آتش است چون وارد مقاتله شد که گناهی است توبه هم نکرده مستحق آتش است.

با ملاحظه این مناقشات روشن شد اراد قتلا چند احتمال دارد:

1. اراد قتلا یعنی همان نیت باطنی و منصرف است به اینکه مانعی حائل شد.
2. مقصود نیت است و مطلق است. چه مانعی حائل شود چه نه.
3. مقصود اقتتال و اراده عملی است.

در صورتی طایفه سوم می‌شود که احتمال اول درست باشد اما این طور نیست دو تای دیگر هم محتمل است.

1. . وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 148. [↑](#footnote-ref-1)
2. . نور/19. [↑](#footnote-ref-2)
3. . قصص/83. [↑](#footnote-ref-3)